[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

مطالعات تاریخ اسلام
سال چهاردهم، شماره ۵۵، زمستان ۱۴۰۱، مقاله علمی و پژوهشی، صفحات ۵-۳۰

20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0

تجزیهٔ سیاسی ماوراءالنهر در ادوار سه‌گانهٔ ازبکی، تزاری و بلشویکی

سیده فهیمه ابراهیمی[۱]

چکیده: سرزمین ماوراءالنهر با وجود پیوستگی جغرافیایی- فرهنگی و سیاسی با ایران، پس از قرون میانه سرنوشت متفاوتی یافت. مهم‌ترین وجه تمایز آن دو، در یکپارچگی قدرت سیاسی در ایران و تکثّر حوزه‌های قدرت در ماوراءالنهر بود. این سرزمین در قرون گذشته بارها تمرکز سیاسی را تجربه کرده بود، اما قرن دهم قمری را باید نقطهٔ پایان یکپارچگی سرزمینی آن بدانیم. از این زمان، در طول چهار قرن تجزیهٔ سیاسی و سرزمینی به‌تدریج بسط یافت و در نهایت در گسترده‌ترین شکلش در دوران شوروی تثبیت و در قالب نزاع‌های داخلی به امروز نیز کشیده شد. مسئلهٔ اصلی نوشتار حاضر این است که علل تداوم و تثبیت تجزیهٔ قدرت سیاسی در دوران جدید تاریخ این سرزمین چه بوده است؟ پاسخ آغازین ما این است که «غلبهٔ ساختار سیاسی بدوی در میان ازبکان، نگرانی از واکنش قدرت‌های رقیب به تصرف یکپارچهٔ منطقه در عهد تزاری، بیم شکل‌گیری هویت یگانهٔ ملی و خروج از سلطهٔ استعماری در این دوره و عهد شوروی، موجب تداوم تکثر سیاسی و حتی تمرکزستیزی گردید».

واژه‌های کلیدی: آسیای مرکزی، ازبکان، تجزیهٔ سیاسی، شوروی، روسیهٔ تزاری، ماوراءالنهر

---

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه علامه طباطبائی sfebrahimi@atu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۴ تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۱۰/۲۹

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

A Quarterly Journal Of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 14, No 55, Winter 2023
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir/
Scientific-Research, pp. 5-30

The Political Disintegration of Transoxiana during three eras of Uzbekids, Tsarists, Bolsheviks

Seyede Fahimeh Erahimi[1]

Abstract: The Transoxiana region, despite its territorial-cultural and political integration with Iran, had different destiny after the Middle Ages. The most important distinguishing feature was that, in contrast with the unity of political power in Iran, Trasoxiana was always faced with a plurality of power. Although it had experienced integration many times, however, at the beginning of 10th century A.H., it no longer experienced the repetition of such process and this time should be considered the end of territorial integration for this region. Over the course of four centuries, political and territorial division gradually expanded and finally it was established in its most extensive form during the Soviet era. The main issue of this paper is that, what were the reasons for continuation of the disintegration of political power in the new era of the history of this land? The initial response is that "the predominance of tribalism among the Uzbeks, the fear of the reactions of the great powers to the unified occupation of the region in the Tsarist era, the fear of the formation of a unified national identity and being freed from colonial rule in this period and the Soviet era led to political pluralism and even anti-centralism.

Keywords: Bolsheviks, political disintegration, Uzbeks, Tsarist Russia, Transoxiana.

1 Assistant Professor, Department of History, Allameh Tabataba'i University sfebrahimi@atu.ac.ir
Recive Date 2022/09/26 Accept Date: 2023/01/19

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

مقدمه

سرزمین آسیای مرکزی (ماوراءالنهر) گرچه متصل به فلات مرکزی ایران و شریک تاریخ و فرهنگ این تمدن کهن بود، اما در عرصهٔ سیاسی عموماً تجربهٔ بسیار متفاوتی را از سر گذراند. یکپارچگی و تمرکز قدرت سیاسی از ویژگی‌های بارز حکومت‌های ایران و تکثّر حوزه‌های قدرت و ساختار سیاسی چندپاره سهم سرزمین‌های آن سوی جیحون بود. در عهد باستان گرچه بخش قابل توجهی از این سرزمین به قلمرو ایران پیوست، اما از آنجا به عنوان یک واحد سیاسی مستقل یاد نمی‌شد و شاه‌نشین‌های متعدد به شکل نیمه‌مستقل ادارهٔ آن را برعهده داشتند.[۱] در هنگامهٔ پیشروی اعراب،[۲] گرچه ایران به یکباره فرو ریخت، اما حوزه‌های مستقل سیاسی در آسیای مرکزی، یک قرن سلطهٔ مهاجمان جدید را به چالش کشیدند و به همین دلیل فتح آن به دشواری در اواخر قرن نخست قمری میسر شد. بررسی تاریخ این سرزمین از این زمان تا قرن دهم قمری/ شانزده میلادی ادوار گوناگونی از «یکپارچگی سیاسی و تجزیهٔ قدرت» را نشان می‌دهد. نام سامانیان، مغولان جغتایی[۳] و تیموریان با تمرکز قدرت پیوند یافته و دیگر میراث‌بران این پهنه به دلایل گوناگون ساختاری چندپاره را در تاریخ خود ثبت کرده‌اند. تکرار چنین تجربه‌ای از حرکت میان تمرکز و تکثر قدرت، جدای از آنکه وجود نوعی استعداد و ظرفیت درونی را در منطقه، برای فعال شدن گاه و بیگاهِ نیروهای گریز از مرکز نشان

---

۱ سغد، خوارزم و سرزمین سکاها که آن طرف سغد قرار داشت، به صورت ساتراپی‌هایی از قلمرو پهناور هخامنشیان مطرح بودند. قدرت واقعی در این ساتراپی‌ها در دست اشراف زمین‌دار بود و حاکمان، همان زمین‌داران بزرگ هر منطقه بودند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۹۹).

۲ همزمان با ورود اسلام این ناحیه دارای دولتشهر یا شاه‌نشین‌های بزرگ و کوچکی بود که با مراکزی چون بخارا، سمرقند، چاچ، خجند، کاشغر و غیره مشخص می‌شدند. در میان ایالات ماوراءالنهر، شاهزاده‌نشین‌های سغد، خوارزم و فرغانه از اهمیت بیشتری برخوردار بودند و نقش محوری در تحولات سیاسی و اقتصادی ایفا می‌کردند. شاه‌نشین سغد از حکومت‌های کوچک و ضعیفی تشکیل شده بود که در کنار هم حکومت متحد بزرگی را به وجود می‌آوردند (گیب، ۱۳۳۷: ۱۵).

۳ اسلام‌پذیری خوانین جغتایی و روی‌گردانی از میراث و سنن مغولی زمینه‌ای شد برای شکل‌گیری روندی که بعدها به تقسیم خان‌نشین به دو قسمت شرقی و غربی منجر شد. در مناطق کوهستانی شرق، مغولان شرقی (جُتّه) زندگی می‌کردند که جغرافیای آن را متناسب با مغولستان و زیست صحراگردی خود می‌دیدند، اما در بخش غربی یعنی فرارود و خوارزم مغولان غربی حکومت می‌کردند که تحت تأثیر یکجانشیان مسلمان شدند و غلبهٔ تمدنی این بخش را پذیرفتند (Skrine & Den Ross, 2005: 128).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

می‌دهد، مبتنی بر علل و دلایل قابل مطالعه‌ای است که در ادوار گوناگون، با توجه به ماهیت قدرت‌های مسلط بر آن متفاوت بودند.

تمرکز زمانی نوشتار حاضر بر دوران پساتیموری است (قرون دهم تا چهاردهم قمری). ازبکان دشت قبچاق، روسیهٔ تزاری و حکومت شوروی که وارثان این سرزمین پس از تیموریان بودند، علی‌رغم تفاوت در ماهیت و جهت‌گیری، کنش نسبتاً مشترکی از زاویهٔ دالّ مرکزی پژوهش (یعنی ایجاد تمرکز سیاسی و سرزمینی) داشتند. ازبکان شیبانی ابتدا پادشاهی گسترده‌ای را در آسیای مرکزی بنیاد نهادند، روسیه از جهان متمدن می‌آمد و از رقبای برجستهٔ قدرت‌های اروپایی زمان خود بود و بلشویک‌ها نیز تمامی آسیای مرکزی را در دامن انقلاب خود یافتند. قاعدتاً همهٔ این قدرت‌ها توانایی بسط قدرت متمرکز در سراسر آسیای مرکزی را داشتند، اما چنین رخدادی محقق نشد و دورهٔ تیموری پایان یکپارچگی سیاسی این پهنه گشت. اهمیت قرون مورد نظر در این است که دیگر «جریان تمرکز و تکثر سیاسی» در این بخش از جهان اسلام برای همیشه منقطع گردید، تجزیهٔ سیاسی و سرزمینی به‌تدریج بسط یافت و در نهایت در گسترده‌ترین شکلش در دوران بلشویکی (در قالب جمهوری‌های ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان و ترکمنستان) تثبیت شد. با توجه به مقدمهٔ بحث، مسئلهٔ اصلی نوشتار حاضر این است که علل تداوم تجزیه و عدم تکرار تجربهٔ یکپارچگی سیاسی در قرون پساتیموری (پس از قرن دهم میلادی) چه بوده است؟ مُدعّا و پاسخ آغازین ما این است که «غلبهٔ ساختار سیاسی بدوی در میان ازبکان، نگرانی از واکنش قدرت‌های رقیب به تصرف یکپارچهٔ منطقه در عهد تزاری، بیم شکل‌گیری هویت یگانهٔ ملی و خروج از سلطهٔ استعماری در این دوره و عهد بلشویکی، موجب تداوم تکثر سیاسی و حتی تمرکزستیزی شد. علت اتخاذ رویکرد تاریخی در نوشتار حاضر از آن روست که در هم تنیدگی شگفتی میان تحولات و تنش‌های درون‌منطقه‌ای در آسیای مرکزی پساشوروی و شالوده‌های تاریخی آن موجود است؛ به گونه‌ای که به نظر می‌رسد بدون توجه به فرایند پیشرگفته، مطالعهٔ علل بسیاری از آنها بی‌شک غیردقیق خواهد بود.

تاریخ این منطقه در ادوار مورد مطالعهٔ ما با نام «تاریخ خانات» در منابع داخلی و خارجی موسوم شده است. با وجود تولید ادبیات پژوهشی بسیار ارزشمند، به‌ویژه در

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

دههٔ اخیر در غرب دربارهٔ این دوره، پژوهش مستقلی دربارهٔ مسئلهٔ حاضر انجام نشده است. در فرایند مطالعه مرتبط‌ترین پژوهش کتاب ارزشمند *بحران بخارا* اثر اسکات لوی به نظر می‌رسید که به خوبی به انحطاط منطقه در این دوران پرداخته و بسیاری از عوامل زوال را از منظر تاریخ منطقه‌ای و جهانی مورد توجه قرار داده است، اما به هر حال مسئلهٔ لوی علل تجزیه در این دوران و یا فرایند گسست و پیوست نبوده و طبیعتاً تحلیلی از این منظر نداشته است.[1] از زاویهٔ بررسی روندی موضوع و تعلیل آن، نوشتار حاضر مدعی است که ساحت جدیدی را مورد توجه قرار داده است. ساختار و طرح کلی آن مبتنی بر دو بخش است؛ نخست پرداختن به علل عمومی و ظرفیت درونی منطقه در عدم تمرکز سرزمینی و سیاسی؛ و سپس ورود به ادوار سه‌گانه و تبیین علّی تحولات در دوران پساتیموری.

۱. علل عمومی تمرکزگریزی در آسیای مرکزی

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، پهنهٔ جغرافیایی آسیای مرکزی (ماوراءالنهر) در درازنای تاریخ خود همواره با چالش دوگانهٔ «تمرکزگرایی» و «تمرکزگریزی» مواجه بوده است. طبیعی است که در موارد عمومیت یافتن یک عامل در بستر تاریخی سرزمینی، علاوه بر علل موردی و دوره‌ای، باید ظرفیت درونی خاصی را که مقوّم این شرایط بوده و یا تکرار همورهٔ آن را موجب شده است، یافت. به نظر می‌رسد مهم‌ترین عوامل عام تداوم چنین چرخه‌ای را این‌گونه می‌توان برشمرد:

۱-۱. عامل جغرافیا[2]

آسیای مرکزی به کوه‌های بلند، بیابان‌های خوفناک و رودهای عظیم نامور شده است. نقش‌آفرینی این عوارض سرزمینی سه صفحهٔ مجزا با چشم‌انداز جغرافیایی متضادی را شکل داده که ایجاد وحدت و انسجام سیاسی در آن همواره نیروی نظامی و سازمان اداری بسیار قدرتمندی را می‌طلبید. معمولاً دولت‌های مستقر در سمرقند و

1 Scott, c. Levi (2020), *The Bukharan Crisis*, Pittsburgh, university of Pittsburgh press.

۲ برای مطالعهٔ بیشتر در این باره ر.ک. به: سیده فهیمه ابراهیمی (پاییز ۱۴۰۱)، «رهیافتی از منظر جغرافیای تاریخی بر علل تمرکزگریزی سیاسی و ایجاد خانات سه‌گانه در فرارود»، *پژوهشنامه خراسان بزرگ*، ش۴۸، صص۱۷-۳۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

بخارا با مشقّت و تعب بسیار توان سلطه بر بخش‌های دشوارعبور و دوردست را داشتند. مهم‌ترین پیامد چنین شرایطی این بود که مناطق نام‌برده به عنوان کانونی غیرقابل نفوذ، امکان حضور دائمی و استقرار عناصر حاکمیت سیاسی را از بین برده بودند و به یک پناهگاه امن و غیرقابل دسترس قبایل و گروه‌هایی تبدیل شدند که تمایلی به حکّام نداشتند و در حدّ توان سعی در وارد آوردن ضرباتی به حکومت مرکزی داشتند (فرای، ۱۳۷۸: ۱۶۶). شرایط پیش‌گفته تقریباً در مناطق بیابانی نیز به چشم می‌خورد. گسترهٔ عظیم بیابان و فقدان وسایل ارتباطی برای گذر از آن، آنها را از حوزهٔ نفوذ حکام خارج کرد و حائلی در بین قلمروهای سیاسی شد. برای قدرت‌های جهان پیشامدرن غلبه بر این موانع با ناکامی‌های بسیار همراه بود. معدود فاتحان قدرتمندی توانستند بر کل یکپارچهٔ این سرزمین دست یابند و نکتهٔ مهم اینکه برای آنها نیز تداوم سلطه با دشواری همراه بود. گرچه در مسیر ورود به این نواحی، نیروهای نظامی محلی که عموماً آشنا با چالش‌های جغرافیایی بودند، توان غلبه داشتند، اما برای حفظ آن دیگر نظامیان کفایت نمی‌کردند، بلکه یک دستگاه دیوانی قدرتمند با ساختاری متمرکز لازم بود تا بتواند مناطق تقطیع‌شده و دور از مرکز را در درازمدت حفظ کند. سراسر تاریخ سیاسی آسیای مرکزی مملو از چالش قدرت‌ها برای غلبه بر این جغرافیای طبیعی و ناکامی در برابر آن و یا بهره بردن از آن است.

۱-۲. مجاورت با دشت‌های کوچ‌روان

آسیای مرکزی یا ماوراءالنهر در اصطلاح جغرافیون مسلمان جزو ترکستان (یعنی نواحی واقع میان متصرفات مسلمانان و چین که صحرانشینان ترک و مغول آن را مسکون ساخته بودند) نبوده است. رشته‌کوه‌های بلند مانع طبیعی مناسبی در بسط امپراتوری‌های چادرنشین صحراها به سمت جنوب بوده است، اما بخش اعظم نوار شمالی آن هیچ سد طبیعی در برابر حملات صحرانشینان نداشت و به دلیل موقعیت واسطه‌ای که داشت، پیوسته در معرض امواج دائمی حرکت آنها قرار می‌گرفت. مهاجمان و مهاجران همچون سیلابی حتی برای ورود به جهان متمدن در این سرزمین جاری می‌شدند؛ به همین دلیل طبیعی بود که در ادواری به لحاظ سیاسی نیز

زیر اطاعت اقوام ترک درآمده باشد (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱۶۷/۱). اگر تتبعی در حیات صحراگردان شمال داشته باشیم، درخواهیم یافت که گرچه در جنوب شرقی و غربی این نواحی تمدن‌های چین و ایران در حال درخشیدن بودند، اما در جامعهٔ ایلیاتی ترکان به دلیل غلبهٔ شرایط دشوار دشت، نوعی عقب‌ماندگی بر حیات اجتماعی آنها تحمیل شد. همین شیوهٔ زندگی دائماً مردم این منطقه را برمی‌انگیخت تا به دنیایی خارج از این منطقه چشم داشته باشند. وجود یک جامعهٔ انسانی که فعالیت آن محدود به گله‌داری و شکارافکنی بوده و دائماً خطر قحطی آن را تهدید می‌کرد، در مجاورت جوامع متموّل و متمدن جنوب، نتیجهٔ واضحی داشت (گروسه، ۱۳۵۳: ۵) و آن مقاومت میزبانان در برابر ورود این اقوام جنگجو و غارتگر به سرزمینشان بود. در بیان علت این امر باید گفت علاوه بر محدود شدن منابع معیشتی و تجملات مادی این سرزمین‌ها، آرامش و امنیت نیز رخت برمی‌بست. نتیجهٔ چنین مقاومتی این بود که ورود صحراگردان به مناطق آباد و متمدن با جنگ توأم می‌شد و به همین دلیل در عهد باستان چینی‌ها دیوار عظیم چین و ایرانیان دیوار اسکندر یا «قزل‌آلان» را در شمال دشت گرگان برای ممانعت از پیشروی آنها ساختند (پرگاری، ۱۳۸۱: ۲۵۳). در ماوراءالنهر نیز پیش از سلطهٔ اعراب، برای جلوگیری از هجوم اقوام ترک دیواری در ناحیهٔ شمال شرقی سغد بر پا شده بود. البته اعراب نیز ناگزیر شده بودند دیوارهای دفاعی برای محافظت ناحیه سغد، منطقهٔ بخارا و تاشکند بسازند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۵۳). علاوه بر چنین حزم‌اندیشی‌هایی، وجود چنین خطر دائمی قدرت‌های سیاسی را وا می‌داشت تا تدبیری برای دفع خطر مداوم آن اتخاذ کنند. یکی از مهم‌ترین چاره‌جویی‌ها این بود که حکومت‌های ایران باستان با وجود سلطهٔ سیاسی بر آسیای مرکزی، ترجیح می‌دادند از آن به عنوان یک دیوار حائل در برابر حملات اقوام بدوی استفاده کنند؛ به این معنا که به نیروهای سیاسی موجود در آن استقلال داخلی می‌دادند تا بتوانند با توجه به ظرفیت‌های شناخته شده در منطقه و منابع قدرت خود، خطر امواج بدویان را مدیریت کنند. وجود حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و مجزا که در درون خود استقلال داخلی داشتند، موجب می‌شد تا ایران به‌طور مستقیم در معرض حملات این اقوام قرار نگیرد. البته به‌طور معمول رودهای عریض جیحون و سیحون از موانع طبیعی منطقه به شمار می‌رفتند، اما با

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

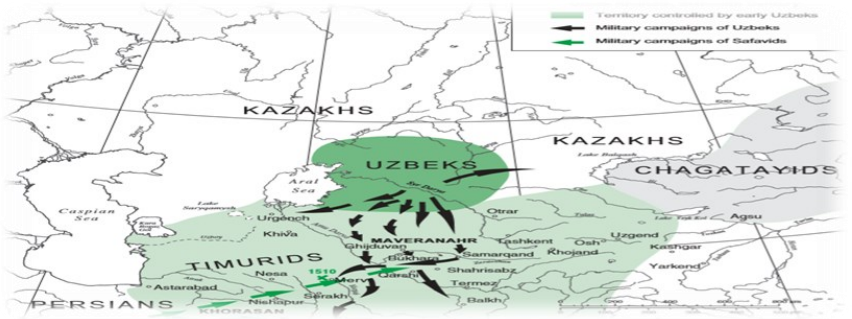
[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

توجه به اینکه حکومتگران ایرانی از دشمن خطرناک رومی در شمال غرب در اندیشه بودند، وجود چندین حکومت محلی غیرمعارض در ماوراءالنهر به عنوان حائل میان ایران و اقوام صحراگرد آن سوی سیحون، در تأمین امنیت مرزهای شرقی بسیار تأثیرگذار بود.

۱-۲-۱. تکثّر قومی

سرزمین ماوراءالنهر میراث فرهنگی و سیاسی خود را به شکل پیچیده‌ای از اقوام و فرهنگ‌های مختلف به دست آورده است. استقرار آن در شاهراه ابریشم و گذر مسیرهای اصلی و فرعی تجاری از آن، این پهنه را به معبر و گذرگاه اقوام گوناگون تبدیل کرده بود. اگر به این شرایط، تخاصم و تهاجم پیوستهٔ صحراگردان شمالی را نیز بیفزاییم، علل ساختار موزائیک و تکثر قومیتی آن را به سهولت درخواهیم یافت. در درازنای قرون ایرانیان که در اکثریت بودند، توسط گروه‌های مهاجم مختلف از این منطقه بیرون یا جابه‌جا شدند. آنچه امروز از اقوام میهمان این سرزمین می‌دانیم، با این عناوین قابل احصاء می‌باشند: هون‌ها، ژوان‌ژوان‌ها (ژوژان‌ها)، اویغوران، مردم تبت، تلنگیت‌ها، سُغدیان، خوارزمیان، هپتالیان (هیتالان)، تو-کیوها (ترکان)، قرقیزها، قزاق‌ها (کازاخ)، ازبک‌ها، تاجیک‌ها و ترکمانان (رضا، ۱۳۹۹: ۴/۹). البته در کنار اینها گروه‌های دیگری نیز بودند که همچون آب رودخانه‌های ماوراءالنهر در این سرزمین جاری شده بودند و چون مخرجی نیافتند، در آن ماندگار شدند و رسوباتی از قومیت‌های متعدد به همراه خرده‌فرهنگ‌ها را بر جای گذاشتند. غلبهٔ اقوام صحراگرد در میان نوورودان، یک پیامد طبیعی می‌توانست داشته باشد و آن تأثیر مؤلفه‌های حیات بَدَوی بر زیست جهان متمدن جنوب و در پی آن عرضهٔ فرهنگ ویژه‌ای در شئون مختلف زیستی بود. عامل فوق نیز به نوبهٔ خود دو نتیجهٔ قطعی برای ماوراءالنهر داشت: نخست آنکه به دلیل تعلق روانی آنها به شیوه‌های زیستی دشت، زیست دوگانه‌ای (کوچی-یکجانشینی) را در جنوب مستقر کردند که تا پایان قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری تداوم یافت. دوم آنکه به دلیل ناتوانی قدرت‌های منطقه در حفظ و دفاع از قلمروهای بی‌حفاظشان، نیروهای قبیله‌ای شمال موفق شدند در قالب اتحادیه‌هایی وارد منطقه شوند و حکومت‌های پاره پاره‌ای همچون نظام ایلی دشت‌ها بنا نهند.

نمودی از این موفقیت‌ها ورود ترکان مسلمان قراخانی در قالب اتحادیهٔ قبیله‌ای به این سرزمین، شکل‌گیری رسمی حکومت‌های ترک و جاری شدن سنن سیاسی صحرانشینی بود. به‌طور قطع این تعدد قومیت‌ها و عدم وجود انسجام کافی میان آنها، علاوه بر ایجاد خرده‌فرهنگ‌ها، در تمرکزگریزی سیاسی نیز بسیار تأثیرگذار بود.[۱]



خاستگاه ازبکان (Abazov, 2008: 80)

۲. چالش تمرکز در دوران پساتیموری

۲-۱ دوران ازبکی

۲-۱-۱. ازبکان دشت قپچاق و ورود به ماوراءالنهر در قرن دهم قمری

«ازبکان» صحراگردان ترک - مغولی بودند که از دشت قپچاق آخرین موج از حملات بدویان[۲] به سرزمین‌های متمدن جنوب را سامان دادند و تثبیت اقتدارشان

۱ خانیکوف روسی در سفرنامه خود از وجود ۲۸ گروه مهم قبیله‌ای در بخارا خبر داده است (Geiss, 136). مردم این سرزمین به سه گروه اصلی تقسیم می‌شدند: ۱. یکجانشین تاجیک که در بخارای شرقی، پامیر و شهرهای بخارا و سمرقند ساکن بودند؛ ۲. یکجانشین ترک‌زبان که در فرغانه، شمال یا نزدیک بخارا زندگی می‌کردند؛ ۳. گروه سوم ترک‌های چادرنشین که به دو بخش قزاق‌ها (کازاخ)ی استپ شمالی، قرقیزهای کوهستان یا قره‌قرقیز دشت فرغانه و قبایل ترکمن بیابان‌های ماوراء خزر تقسیم می‌شدند (Morrison, 2008: 42).

۲ میرزا حیدر دوغلات این زیست را از زبان قاسم‌خان ازبک این‌گونه روایت کرده است: « ما مردم صحراییم... انفس متاع ما اسب است و الذ ماکول ما گوشت وی و الطف مشروب ما شیر وی و آنچه از وی حاصل شود و در دیار ما باغ و عمارت نمی‌باشد» (دوغلات، ۱۳۸۳: ۴۸).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

به حذف سیاسی حکومت تیموری منجر شد. سنت سیاسی در موطن آنها، یعنی صحراهای دشت قپچاق، به تعبیر وبر «سیدسالارانه» (اشرف، ۱۳۵۷: ۸۰-۸۱) بود؛ به این معنا که در میان همهٔ قبایل دشت، رهبرانی با عنوان «سلطان» امور بدویان صحرا را انتظام می‌بخشیدند. در میان این سلاطین، فردی که از اعتبار، قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار بود، «خان» نامیده می‌شد (خنجی، ۱۳۸۴: ۴۱) . وابستگی صحراگردان به رهبرانشان در گرو پذیرش اقتدار آنها بود و چنانچه اقتدار رهبری مورد پذیرش آنها نبود، به اتحادیه‌های قبایلی دیگر می‌پیوستند (Geiss, 2005: 129). در سنت ایل، زیستگاه و مایملک مشترک به همراه مناسبات خونی و درون‌طایفه‌ای کلیدی‌ترین باور بود (رویمر، ۱۳۷۹: ۱۰۹). در چنین منظومه‌ای حکومت نیز مثل همهٔ آن داشته‌های مشترک، صرفاً به یک حاکم تعلق نداشت، بلکه از آن اعضای خاندان حاکم و در مرحلهٔ بعد طایفه به شمار می‌آمد (همان، ۱۳۸). به هر حال، انتقال ازبکان به ماوراءالنهر در کنار تسرّی سنت‌های سیاسی دشت و با وجود همهٔ تضادهای بعضاً عمیق با نظام تمدنی و شهری جنوب، موج جدید و حرکت جمعیتی قابل توجهی به این نواحی به شمار می‌آمد. قبایل و طوایف گوناگون ازبک که تعداد آنها به ۹۲ یا حتی ۱۰۰ می‌رسید، با جماعت محلی ترکیب شدند، زبان آنها را آموختند و هنر، کشاورزی و تجارت را از آنها فرا گرفتند، اما علاقهٔ خود به شبانی و نظامی‌گری را همچنان حفظ کردند (Burton, 2019: 3) و در ساحت سیاسی نیز الگوی تیموری را برنتابیدند.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، در سنت سیاسی دشت، حکومت نیز همچون بسیاری از عناصر مشترک، یک سهم و حق نخبگانی و متعلق به عموم رهبران قبایل بود. حاکمان ازبک ناگزیر بودند برای پیشگیری از تحرکات جدایی‌طلبانهٔ رهبران قبایل، این منطقه را به چند تیول اصلی یعنی سمرقند، بخارا، تاشکند و بلخ تقسیم کنند. صاحبان تیول در حکم والی ایالات نبودند، بلکه درواقع بدون آنکه در برابر شخص خان بزرگ پاسخ‌گو باشند، حکومت این مناطق را از جانب او به عنوان سهم دریافت می‌کردند. استقلال عمل آنها به اندازه‌ای بود که حتی با نام خود سکه ضرب می‌کردند و تمامی عواید ایالات به آنها اختصاص می‌یافت (غفوروف، ۱۹۹۷: ۸۰۹). خان بزرگ نه در مقام پادشاه این سرزمین، بلکه به عنوان رئیس خانات و قوریلتای

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

(مجمع مشورتی بزرگان قبایل ازبک)، در رأس ساختار سیاسی قرار می‌گرفت که سلاطین کوچک هر یک در حوزه‌های قدرت خود حکمرانی مستقلی داشتند (عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۹۷؛ خنجی، ۱۳۸۴: ۵). با وجود تمایل خوانین شیبانی به حذف قدرت سلاطین شبه‌خان و دستیابی به قدرتی متمرکز، بازتولید سریع و هژمونی نظام سیاسی تمرکزگریز و متکثر دشت، امکان اجرایی ساختن آن را خطرناک می‌کرد و خان بزرگ ناگزیر بقای حکومت خود را در پرهیز از چالش با اقتدار سیاسی سیدسالارانه می‌دید. به هر حال، این سبک بازتولید شدهٔ سیاسی در ماوراءالنهر تبعات و نتایجی داشته که مهم‌ترین آن تغییر ساختار سیاسی آن و شکل‌گیری الگوی سیاسی غیربومی[۱] «خانات آسیای مرکزی» بوده است.

۲-۱-۱-۱. شکل‌گیری خان‌نشین خیوه؛ نخستین پیروزی رسمی نیروهای مرکزگریز ازبک

تکاپوهای نیروهای مرکزگریز و قدرت‌های سیدسالار ازبک در نیمهٔ نخست قرن دهم قمری با تشکیل خان‌نشین جدیدی به نام خیوه در منطقهٔ خوارزم به بار نشست. دسته‌ای از شیبانیان موسوم به عربشاهیان/ یادگاری‌ها که با شیبانیان اختلاف داشتند، بر ناحیهٔ خوارزم مسلط شدند و دولتی ایلیاتی به مرکزیت اورگنج (که بعدها خیوه نام گرفت) بنیاد نهادند. عربشاهیان در زمان اوج قدرت از جنوب با ایران صفوی و از شرق و جنوب شرقی با شیبانیان همسایه بودند. مسئلهٔ بسیار مهم آن بود که با وجود این استقلال، وجود استعداد تمرکزگریزی در میان قبایل پیوسته به خان‌نشین جدید، دور باطل دیگری را رقم می‌زد؛ به این معنا که خان جدید خیوه که خود از دل یک نظام چالشی تمرکزگریز به قدرت دست یافته بود، با سلاطین و رهبران قبیله‌ای مواجه بود که همان تمایل را داشتند؛ به همین دلیل عملاً امکان وحدت و ایجاد یکپارچگی ممتنع بود. عشایر ترکمن که در سرزمین‌های واقع میان دریای مازندران و رودآمو سکونت داشتند و کازاخ‌های استپ‌های شمالی ساکن در این منطقه، تنها گاه به گاه قدرت خان‌ها را به رسمیت می‌شناختند. واحدهای قبیله‌ای

۱ مراد از غیربومی تعلق این ساختار به دشت قپچاق است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

توسط کازاخ‌های ترک‌زبان نیمه‌کوچ‌رو، کوچ‌رو، قره‌قالپاق و ترکمن محاصره شده بودند. خان ناگزیر بود برای حفظ قدرت و کنترل خود بر قبایل، جنگ‌هایی با قبایلی چون یموت، چاودورها و کازاخ‌ها که همواره در حال طغیان و عصیان بودند، داشته باشد. طبیعتاً این امر بر شکنندگی قدرت سیاسی در خان‌نشین منفک شده از شیبانیان تأثیر بسزایی داشت.[۱]

۲-۱-۱-۲. ظهور خان‌نشین خوقند؛ دومین تجربهٔ تجزیه سیاسی و تکمیل خانات سه‌گانهٔ ازبکی

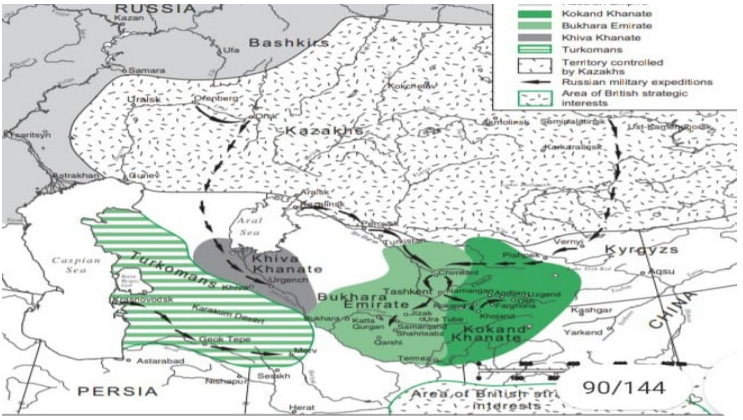
ازبکانی که بر آسیای مرکزی مسلط شدند، با وجود تمام تلاشهایی که داشتند، نتوانستند در برابر نیروهای واگرای طوایف هم‌نژاد خود دوام بیاورند. ماهیت شکنندهٔ قدرت به شدت متکثر آنها موجب شد تا ضمن تجربهٔ تغییر سلسله و انتقال قدرت به شاخه‌ای دیگر از هم‌تباران خود در مرکز (اشترخانیان)، در کنار انتزاع خوارزم بخش‌های دیگری را نیز با مرکزیت فرغانه از دست بدهند. ماجرا از این قرار بود که در قرن هجده میلادی خان‌های طایفهٔ مینگ که از تیرهٔ ازبکان بودند، توانستند به کمک خواجگان صوفی در این بخش مستقل شوند و خان‌نشین خوقند را در ساختار سیاسی خانات تشکیل دهند (منشی، ۱۳۸۰: ۲۷۱-۲۷۵). این قدرت نوظهور تا اواسط قرن بعد، از مشرق تا رود ایلی، از غرب تا اوراتپه و نزدیکی سمرقند، از جنوب تا رود جیحون و مرزهای چین در کاشغر و از شمال تا دشت قپچاق را زیر فرمان خود درآوردند. خوانین خوقند رقابت جدی با خوانین بخارا داشتند و قرن بعد لشکرکشی‌های مکرر این دو خانیه علیه یکدیگر را شاهدیم.[۲]

بنابراین تداوم تلاش نیروهای مرکزگریز با وجود تلاش‌های خوانین موجب شد تا کانون دیگری جدا شود و ساختار سیاسی آسیای مرکزی (ماوراءالنهر) رسماً شکل چند خان‌نشین را به خود بگیرد. این ساختار سیاسی بازتولید الگویی بوده که در دشت‌ها عمومیت داشته و با غلبهٔ صحراگردان بر سراسر آسیای مرکزی (ماوراءالنهر) حاکم شد.

---

۱ برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک. به: تکمیل همایون، ۱۳۸۳: ۷۲ به بعد.

۲ برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک. به: تاشکندی، ۱۳۹۸: مقدمه.



خانات سه‌گانه در ماوراءالنهر (Abazov, 2008: 90)

۲-۲. چالش تمرکز سیاسی در عهد سلطهٔ روسیهٔ تزاری بر منطقه

۲-۲-۱. چندپارگی و تشتت سیاسی ماوراءالنهر توجیه علل ورود روس‌ها به منطقه

نخستین مسئلهٔ بسیار مهم از زاویهٔ نوشتار حاضر دربارهٔ تبیین ورود روس‌ها به ماوراءالنهر، این است که تکثر حوزه‌های قدرت و به تبع آن بی‌نظمی و درگیری سیاسی، نقش تعیین‌کننده‌ای در ترغیب آنها برای حرکت به این سرزمین داشت. شاید این امر بهانه و مستمسک قلمداد شود، اما توجه به مبانی معرفتی مورد استناد روس‌ها برای توجیه حضور آنها در این بخش از جهان اسلام، بر اهمیت آن صحّه می‌گذارد. روسیه همچون دیگر قدرت‌های اروپایی قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری، در بحث ادعای گسترش تمدن و رشد فرهنگ با آنها هم‌داستان بوده است؛ به این معنا که در راستای هژمونیک‌سازی سلطهٔ خود در سرزمین‌های دیگر، با تولید معنا، حضور خود و مناسبات قدرت را عقلانی نشان می‌داد. در یک دوگانهٔ متمایز، یعنی خود غربی متمدن و ناخود انسان غیرغربی، او همراه با دیگر رقبای استعماری خود، در مَوضعی برتر و کامل‌ترَ قرار گرفته است؛ لذا این انسانِ مدرنِ روشنگر به مثابه سوژهٔ تاریخ باید به سوی سرزمین‌ها و مردمانی که در بندَ جهالتَ و تاریکی گرفتار شده‌اند، بشتابد. او که به زعم خود حاملِ رسالت روحِ تاریخ بود، باید جهان را به سوی سعادت رهنمون می‌شد. در این نگاهَ، انسان غیرغَربی از آنجا که در مراتبی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

پایین‌تر قرار داشت، ناتوان از ادارهٔ امور خود بود و به همین دلیل بسط سلطهٔ همه‌جانبهٔ قدرت برتر برای او موجه می‌نمود (نریمانی و پرغو، ۱۳۹۶: ۱۰۸– ۱۰۹، ۱۱۱). با چنین پشتوانهٔ اندیشه‌ای پیشروی روسیه محقق و فرایند هژمونیک‌سازی سلطه و به تبع آن تغییر در ماوراءالنهر آغاز شد.

جملهٔ بسیار مهمی که مقامات روس در پاسخ به اعتراض دولت بریتانیا مبنی بر نزدیک شدن به مرزهای هند اعلام کرده‌اند، در تشریح این اندیشه و باور بسیار گویاست: همسایگی کشوری متمدن همچون روسیه با ممالکی که محل سکنای جمعی ایلات و قبایل شرور و قطّاع الطریق است (یعنی ماوراءالنهر) محال و ممتنع است و اگر روسیه خود را به این امر راضی کند، رعایای خود را از حفظ و حراست که تکلیف مقرر اوست، نمی‌تواند مطمئن بدارد؛ به همین دلیل بر چنین دولتی فرض است که چنین همسایه‌ای را در تحت قانون مدنیت و تبعیت خود درآورد (اسکرین، ۱۳۸۹: ۳۶؛ کلازر، [بی‌تا]: ۹).[۱]

۲-۲-۲: عدم ایجاد تمرکز سیاسی در عهد سلطهٔ روسیهٔ تزاری

تازه‌واردان روس برخلاف دیگر مهاجمان به این بخش از جهان اسلام، بدوی و صحراگرد نبودند، بلکه برای نخستین بار از جهان متمدن به اینجا آمده بودند. علاوه بر علل و عواملی که محرک حضور آنها در این سرزمین بوده، انگارهٔ نخستی که در ذهن شکل گرفته، این است که آنها نیز همچون همهٔ مهاجمان، ساختار سیاسی خود را بر منطقه تحمیل خواهند کرد و ماوراءالنهر در نیمهٔ دوم قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری و ابتدای قرن چهارده قمری نوعی یکپارچگی و انسجام را زیر نظر قدرت واحدی تجربه خواهد کرد. در گام نخست، شکل‌گیری واحد سیاسی جدیدی به نام «فرمانداری کل ترکستان»،[۲] به معنای حرکت در جهت تمرکز سیاسی قلمداد

---

۱ توجه به این توجیه تمدنی قطعاً نباید ما را از علل و انگیزه‌های مهم اقتصادی که عامل توجه روس‌ها به منطقه شد، غافل کند. البته همهٔ این منافع اقتصادی مرهون شرایط آشفته و چندپاره شدن این سرزمین بود؛ چنان‌که کستنتکو نوشته است: تصرف ممالک آسیای مرکزی به واسطهٔ جنگ‌های داخلی و ضعف و خرابی که دارد، چندان زحمتی برای دولت روس نخواهد داشت (کستنتکو، ۱۳۸۳: ۱۵۱).

۲ جغرافیای جدید شامل خانیهٔ خوقند به انضمام اوراتپه، خجند، سمرقند و ساحل راست آمو بود که از پنج ایالت تشکیل شده بود: سیردریا، فرغانه، سمرقند، سمیرچیه، ماوراء خزر (Allworth, 1967: 156-157; Pahlen, 2003: 14).

می‌شد؛ زیرا فرمانداری به‌طور مستقیم از مرکز روسیه اداره می‌شد و فرماندار کل باید به شخص تزار پاسخ‌گو می‌بود. با توجه به اینکه اصول سیاسی کاملاً مطابق با قوانین و ساختار امپراتوری بود، عناصر ایلی و قبایلی با خلع ید شدن از قدرت، کارویژه‌های خود را تا حدّ زیادی به‌ویژه در مناطق شهری از دست دادند. روس‌ها در راستای برهم زدن قدرت نخبگان قبیله‌ای پیشین، سیاست اجباری یکجانشین کردن کوچ‌روان را اجرا کردند. برای مثال، درّهٔ فرغانه و روستاهای آن مسکن بسیاری از قبایل قره‌قالپاق بود که با سیاست‌ورزی مقامات روسی، ساکن شدند و به‌تدریج به روستاییان یکجانشین تبدیل شدند (Geiss, 2005: 213). با وجود چنین سیاست‌هایی، ساختار سیاسی متمرکز در عهد تزاری نیز محقق نشد؛ امارت بخارا و خان‌نشین خیوه در بیش از نیم قرن حضور حکومت تزاری در ماوراءالنهر، به عنوان واحدهای سیاسی نسبتاً مستقل، با حفظ ساختار پیشین خود باقی ماندند.

سؤالی که شکل می‌گیرد این است که با توجه به کم‌رنگ شدن یکی از عوامل اصلی تمرکزگریزی در این منطقه (یعنی غلبهٔ ساختار ایلیاتی و نخبگان قبیله‌ای)، روس‌ها باید امکان ایجاد یک قدرت یکپارچه در منطقه را مطابق با الگوی روسی می‌داشتند، پس چرا چنین امری محقق نشد؟

نخستین عاملی که در همان سال‌های نخست، ضمیمه‌سازی فرمانداری کل به روسیه را با چالش مواجه ساخت، توجه به فاصلهٔ ۱۴۰۰ مایلی میان مرکز روسیه و آسیای مرکزی بود. عامل فوق موجب شد تا در سال ۱۸۶۵م/۱۲۸۲ق. مصوب گردد که آسیای مرکزی باید از فرمانداری اورنبورگ جدا و واحد جدیدی شود (Pierce, 1960: 47). گرچه ساختاری که برای ادارهٔ فرمانداری کل به کار گرفته شد، مشابه سیستم سازماندهی منطقه‌ای جاری در سراسر روسیه یعنی اُبلاست، اوزد و اُچَستُک بود (Ibid: 153)، اما فرمانداری کل، واحد مجزایی به شمار می‌رفت.[1]

در بیان علل حفظ ساختار سیاسی متکثر منطقه و عدم الحاق، به‌ویژه امارت بخارا به روسیه، مسائل بسیاری مطرح است. علاوه بر بحث امکانات نظامی و دفاعی امارت که البته پیش از ورود به منطقه قابل ارزیابی بود، نگرانی بیشتر از ناحیهٔ

1 oblast, uezd, uchastok

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

واکنش دینی مسلمانان تحت رهبری علمای پرشمار بخارا بود. روس‌ها گمان می‌کردند پیشروی آنها در امارت بخارا که قبلةالاسلام و آبرو و اعتبار دارالاسلام بود، واکنش دینی مسلمانان را در پی خواهد داشت؛ به همین دلیل برای نفوذ و تصرف آن احتیاط بسیاری از خود نشان دادند. در جریان اشغال تدریجی بخش‌هایی از امارت، آنها متوجه مسئلهٔ دیگری شدند و آن مشکلات عمیق داخلی بود که شاید ریشه‌های آن را باید در تحولات اقتصادی، اجتماعی قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری جست‌وجو کرد. چنین مشکلاتی موجب می‌شد تا نگاهشان به مهاجمان متفاوت شود؛ یعنی به جای دفاع از سرزمینشان در برابر استعمارگران، به سازماندهی شورش علیه حاکمانشان بپردازند و یا تلاش داشته باشند از شرایط تغییر به نوعی بهره‌برداری کنند و به گمان خود اصلاحات مطلوبی را انجام دهند. در کنار این مسائل که مربوط به داخل امارت بود، نکات دیگری وجود داشت که عوامل بازدارندهٔ درخور توجهی بود و امپراتوری را از این تصمیم باز می‌داشت:

الف. نخستین مسئلهٔ بسیار مهم، تنش ناشی از بازی بزرگ و رقابت سیاسی میان روسیهٔ تزاری و دولت بریتانیا بود که پیشروی روسیه در خاک آسیای مرکزی و شرق بر ابعاد آن بسیار افزوده بود. تصرف کامل منطقه و ضمیمه ساختن کامل آن به قلمرو امپراتوری، نوعی بی‌احتیاطی سیاسی قلمداد می‌شد؛ زیرا در همان گام‌های نخستین ورود به آسیای مرکزی، روسیه با حجم وسیعی از واکنش‌ها در برابر ورود نظامی – سیاسی به شرق مواجه شد که ناگزیر به پاسخ‌گویی در برابر آن بود. طبیعی بود که روسیه نمی‌خواست در مرکز اختلافات تقسیمات نوین جهان قرار داشته باشد. الحاق مناطق «روشان»، «وخان» و «شغنان» در پامیر غربی به امارت بخارا (البته نظارت عمومی این ناحیه برعهدهٔ افسر حکومت تزاری بود) نیز در همین راستا بود؛ زیرا موجب شد روس‌ها از طعنه و ملامت حریف بریتانیایی که به وسعت قلمرو روسیه در این منطقه مشکوک بوده است، تا اندازه‌ای خود را نجات دهند (غفوروف، ۱۹۹۷: ۱۰۰۵؛ Pierce, 1960: 102)، اما در عرصهٔ نظم اجتماعی چالش قابل توجهی ایجاد می‌کرد.



تقسیم‌بندی سیاسی عهد تزاری (Abazov, 2008: 94/m.33)

ب. نکتهٔ دوم این بود که مناطق بر جای ماندهٔ آسیای مرکزی، یعنی بخارا و خیوه با از دست دادن بسیاری از شهرها و ولایات مهم خود باج‌گزار و تحت‌الحمایهٔ حکومت تزاری شده بودند. روسیه ضمن انتفاع از این شرایط، می‌توانست توجیهی برای آرام ساختن منتقدان نیز فراهم کند و آن استقلال ظاهری این مناطق بود (پیرمشایف، ۱۳۸۸: ۲۰۹). البته به نظر می‌رسد در صورت تداوم حضور روسیهٔ تزاری در منطقه، تحقق تمرکز قدرت و الحاق این دو واحد سیاسی به فرمانداری کل، امر دور از ذهنی نبود. پشتوانهٔ چنین ادعایی، ظهور تدریجی نشانه‌هایی است که همگام با ورود به قرن جدید، از تغییر سیاست روسیه در زمینهٔ استقلال بخارا خبر می‌داد. بی‌شک یکی از مهم‌ترین عوامل در این تغییر مشی، کم‌رنگ شدن «بازی بازگ»[1] به عنوان مهم‌ترین عامل محرک خارجی بود. منافع مستقیم اقتصادی که روس‌ها از تصرف امارت می‌توانستند داشته باشند، به‌تدریج در طول این سالها عیان شد؛ به همین دلیل در محافل رسمی روسیه بحث‌هایی دربارهٔ انحلال امارت درگرفت. توجیه مقامات روس این بود که در امارت وضع بسیار نامطلوبی حاکم است که برای رهایی از آن ناگزیر باید به جای نظام اداری محلی، ترتیبات روسیه را جاری کرد و امیر فقط به عنوان نماینده منصوب شود (غفوروف، همان، ۱۰۹۹). در سال ۱۹۱۵م/۱۳۳۳ق. دولت روسیه عملاً تصمیم به انحلال خانات خیوه و بخارا و

۱ یکی از دلایل این کم‌رنگ شدن، کنوانسیون ۱۹۰۷ روسیه ـ انگلستان بود.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

ادارهٔ مستقیم آن نواحی را گرفت، اما به سبب وقوع جنگ جهانی اول این تصمیم به اجرا درنیامد (Becker, 2004: 168) و امکان یکپارچه‌سازی و تمرکز قدرت در آن بار دیگر منتفی شد.

به هر حال، به نظر می‌رسد روس‌ها بیش از آنکه مسبب ایجاد چندپارگی و تکثر قدرت در آسیای مرکزی باشند، یکی از وارثان آن در طول تاریخ بوده‌اند. آنچه در دورهٔ سلطهٔ آنها بر منطقه رخ داد، بیشتر پیامد استقرار ساختار چندپاره در آن بود و آنچه که آنها با آن مواجه شده بودند، سرزمینی با تمرکزگریزی شدید سیاسی بوده و ما تنها می‌توانیم این‌گونه قضاوت کنیم که آنها با وجود آنکه حاملان نظم سیاسی منسجم و متمرکزی بودند، به دلایل مختلف در عملیاتی کردن الگوی بومی خود در منطقه ناکام بودند و البته با برخی سوءمدیریت‌ها، به تشتت سیاسی موجود، انشعاب و بی‌نظمی اجتماعی را نیز در برخی مناطق افزودند. توجه داشته باشیم که به حاشیه راندن تاجیکان و کوتاه کردن دست آنها از عرصهٔ قدرت در بخارایی که پس از آنها جمهوری خلق ازبکستان نام گرفت نیز از سیاست‌های مقامات تزاری بود و زمینه‌ای شد برای هژمون ساختن فرهنگ ترکی در آن و شکل‌گیری دو واحد مجزا به نام تاجیکان و ازبکان (شکوری و شکوری، ۱۳۸۸: ۷۳-۷۶؛ ستاری، ۱۳۸۷: ۶۶).

۲-۳. دورهٔ شوروی

وقوع انقلاب در روسیه، سرنوشت آسیای مرکزی را نسبت به دیگر سرزمین‌های مستعمرهٔ اسلامی متفاوت ساخت. اینجا استعمارگران درگیر بزرگ‌ترین چالش داخلی متصور، یعنی انقلاب و تغییر حکومت شدند. بنابراین خاناتی که خراج‌گزار روسیه شده و یا بخشی از قلمروشان به این امپراتوری ضمیمه شده بود، در شرایط بسیار پیچیده‌ای قرار گرفتند. فهم این شرایط در ردیابی مسئلهٔ نوشتار حاضر (یعنی بحث تمرکزگریزی) در دورهٔ بلشویکی از اهمیت بسیاری برخوردار است. در میان اجزای سیاسی موجود در آسیای مرکزی، وضعیت فرمانداری کل ترکستان (که جمهوری شوروی سوسیالیست خودمختار ترکستان (TASSR) نام گرفت)، از حساسیت بیشتری برخوردار بود؛ زیرا رسماً به لحاظ سیاسی بخشی از روسیه به شمار می‌آمد. بنابراین باید توجه داشته باشیم که حکومت شوروی خود را نه با یک

کل یکپارچهٔ سیاسی، بلکه با بدنه‌های متکثر و غیرمتمرکز در این منطقه مواجه می‌دید.

۲-۳-۱. علل عدم ایجاد یکپارچگی سیاسی در آسیای مرکزی عهد شوروی

تغییر شرایط سیاسی و وقوع انقلاب در روسیه، دلایل لازم و کافی برای وقوع هر نوع تحولی را در آسیای مرکزی به عنوان یک مستعمره فراهم می‌ساخت. سال‌های نخست انقلاب و تلاش برای محو قدرت سیاسی و هژمونی تزارها، بلشویک‌ها را ناگزیر به رواداری و نرمش در مقابل ملل مستعمره ساخته بود. یک حقیقت مهم دربارهٔ آسیای مرکزی این بود که به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش می‌توانست پُلی باشد که روسیهٔ سوسیالیست را با کشورهای ستمدیدهٔ شرق مرتبط سازد و به همین دلیل تقویت رژیم شوروی در آن اهمیت بسیاری برای صدور انقلاب در کل شرق داشت (سوچک، ۱۳۹۸: ۲۵۳). در نوامبر ۱۹۱۷/۱۳۳۶ق. سومین کنگرهٔ منطقه‌ای شوروی، سلطهٔ رژیم جدید بر آسیای مرکزی را اعلام کرد. این قدرت در دست حکومت محلی یعنی شورای نمایندگان خلق ترکستان بود. برای همراه ساختن مسلمانان آسیای مرکزی، بلشویک‌ها انعطاف قابل ملاحظه‌ای را در شعارها و خطاب‌های خود نشان دادند. شاید یکی از جذاب‌ترین سیاست‌های اعلام شده برای بومیان، آزادی مسلمانان و حقّ تعیین سرنوشت همهٔ اتباع امپراتوری سابق تزاری بود (همان، ۲۴۳، ۲۵۱)؛ به همین دلیل جریان‌های پان‌ترک و پان‌اسلام که فعالیت چشمگیری را پس از انقلاب آغاز کرده بودند، دلگرم به تشکیل یک کشور بزرگ اسلامی[۱] و یا ترکی[۲] شدند (بنیگسن و براکس‌آپ، ۱۳۷۰: ۱۷۵؛ غفوروف، ۱۹۹۷: ۱۱۲۰). مجموع شرایط این‌گونه می‌نمود که آسیای مرکزی سرانجام در یک واحد بزرگ تجمیع خواهد شد و ملت واحدی را با نام ترکستان شوروی (با ماهیت اسلامی) شکل خواهد داد (همان، ۷۷). با توجه به شرایط پیش‌آمده، روس‌ها در ابتدا ناگزیر همان تقسیمات

۱ بسیاری از مسلمانان آسیای مرکزی که در سال‌های پایانی حکومت تزاری خود را مسلمانان روسیه به شمار می‌آوردند، به دنبال این بودند که درون اتحاد شوروی یک فدراسیون مسلمان تشکیل دهند، اما بلشویک‌ها فعالیت‌های آنها را ضدّ انقلابی توصیف و به شدت سرکوب کردند (کلازر، [بی‌تا]: ۲۱).

۲ روشنفکرانی که در اندیشهٔ ایجاد سرزمین بزرگ ترک یا توران جدید بودند، در سال ۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق. در خوقند استقلال ترکستان را اعلام کردند و البته اندکی بعد با سرکوب شدید بلشویک‌ها مواجه شدند (ریوکین، ۱۳۶۶: ۳۶).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

اداری سابق برقرار شده در عهد تزاری را حفظ کردند؛ یعنی در پهنهٔ آسیای مرکزی حکومت ترکستان (تداوم منطقه‌ای فرمانداری کل)، جمهوری خلق بخارا و جمهوری خلق خیوه در همان قالب پیشین همچنان برقرار بودند. به‌تدریج و با فاصله گرفتن از شرایط انقلابی و تثبیت قدرت، بلشویک‌ها مشی جدیدی را دربارهٔ وضعیت سیاسی آسیای مرکزی در پیش گرفتند. در سال ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق. کمیسیون ترکستان فرمان مبارزه با دو جریان پان‌ترکی و پان‌اسلامی را صادر کرد و صراحتاً چنین موضع گرفت که امکان تحقق یک حکومت یکپارچهٔ ترکی یا اسلامی در آسیای مرکزی وجود ندارد. در تبیین علل این سیاست‌ورزی، ابعاد مختلفی را می‌توان مورد توجه قرار داد، اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین علت آن بود که ایجاد یک قدرت متمرکز ایدئولوژیک در جنوب اتحاد شوروی، در درازمدت به مثابه شکل‌دهی به یک قدرت مستقل و معارض با ایدئولوژی مارکسیستی بود. علاوه بر این، وحدت اقوام آسیای مرکزی در قالب یک ساختار سیاسی مستقل و یکپارچه می‌توانست نیروی بزرگی را شکل دهد و سیطرهٔ روس‌ها را بر این سرزمین به چالش بکشد. منطقی آن بود که چنین ساختار منسجمی هرگز اجازهٔ ظهور نداشته باشد و این واحد بزرگ مسلمان و یا کشور بزرگ ترک به واحدهای مجزایی تبدیل شود. این واحدهای جدید که مملو از مسائل قومی شکننده و حساس در بستر تاریخی خود بوده‌اند، با بی‌توجهی تعمّدی به تکثّر درونی‌شان و در یک فرایند تجزیهٔ جدید می‌توانستند در عین وجود یک حاکمیت مرکزی، پتانسیل تمرکزگریزی و تضاد بالایی از خود نشان دهند و برای رهایی از آن به مجموعه‌های مطیعی برای حکومت شوروی تبدیل شوند (بنیگسن و براکس‌آپ، همان، ۲۲).

آنچه در نهایت رخ داد این بود که بلشویک‌ها با حذف نیروهای تمرکزخواه پان‌ترک و پان‌اسلام (از جمله سرکوب جریان باسماچی)، در دو دههٔ نخست حیاتشان فرض شکل‌گیری آسیای مرکزی متمرکز در درون اتحاد شوروی را با خشونت بسیار باطل اعلام کردند و طی فرایندی در سال ۱۹۲۴م/۱۳۴۲ق. آسیای مرکزی به منطقه‌ای متشکل از پنج واحد ملی تبدیل شد. گرچه پیشتر مقامات تزاری با بازترسیم خطوط مرزی و تقسیم‌بندی جغرافیایی جدید، التهاب آرامی را در

آسیای مرکزی ایجاد کرده بودند، اما به قول تاجیکان «تبر تقسیم»[۱] بلشویک‌ها یک انقلاب کامل در تحدید حدود قومی و ملی به شمار می‌رفت. امارت بخارا و بخش اعظم خان‌نشین خیوه به همراه سمرقند و تاشکند و بخش وسیعی از درهٔ فرغانه به هم پیوستند و ازبکستان نوین را تشکیل دادند. تاجیکان در فراق سمرقند و بخارا برای همیشه ماندند، قزاق‌ها (کازاخ ها) تاشکند و مناطق قزاق‌نشین را به یغما رفته می‌دانند، ترکمن‌ها در آرزوی خوارزم و قراقالپاق‌ها نیز امید پیوستن به قزاقستان را دارند. مهم‌ترین ثمرهٔ این جدایی‌افکنی آن بود که پتانسیل یک نزاع دائمی در میان ملت‌های خرد مسلمان ایجاد شد و آنها همواره برای برون‌رفت از این مشکل به حکومت مرکزی روسیه چشم امید داشتند. به دیگر سخن، حکومت شوروی در تثبیت این تشتت سیاسی، سلطهٔ دائم خود را بر آسیای مرکزی بیمه کرد. آنچه از زاویهٔ مسئلهٔ ما به‌ویژه اهمیت می‌یابد این است که این سیاست، تجزیهٔ آسیای مرکزی را در گسترده‌ترین شکلش برای همیشه تثبیت کرد.

نتیجه‌گیری

آسیای مرکزی با وجود پیوستگی سرزمینی و فرهنگی با جهان ایرانی، تاریخ سیاسی متفاوتی داشته است. از روزگار باستان تا ابتدای قرن شانزده میلادی، این پهنهٔ متصل به فلات مرکزی ایران، سلسله‌ای از تمرکز و تجزیهٔ سیاسی را پیوسته و مکرر تجربه کرده است. در پاسخ به علل پیوست‌ها و گسست‌های سیاسی فوق عواملی چون جغرافیا، مجاورت با جهان بدوی و تکثّر قومی برجستگی ویژه‌ای می‌یابند. آنچه در نوشتار حاضر به عنوان مسئله و ابهام محوری، روند پژوهش را سامان داده، این است که چرا از قرن دهم قمری/ شانزده میلادی به بعد و در جریان سلطهٔ ازبکان، تزارها و بلشویک‌ها بر آسیای مرکزی، روند دائمی و جاری حرکت میان «تمرکزگرایی و تمرکزگریزی سیاسی» متوقف شد و ساختار سیاسی چندپارچه و تجزیه‌شده تثبیت گردید؟ در طول چهار قرن مورد مطالعه، بستر سیاسی آسیای مرکزی تحول یافت و سه گروه متفاوت از حاکمان و لذا سه دوره را تجربه کرد.

---

۱ این اصطلاح را «رحیم مس اف» یکی از استادان تاریخ تاجیک، در کتابی با همین نام به کار برد.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

علل تمرکزگریزی در هر یک از این ادوار سیاسی متفاوت است. در عهد ازبکان، غلبهٔ ساختار سیاسی ایل و نظام قبیله‌ای که از خاستگاهشان یعنی دشت‌های قپچاق به آسیای مرکزی رسید، به شکل‌گیری نظام سیاسی سیدسالارانه و حفظ قدرت رهبران قبیله‌ای در کنار خان بزرگ و در نتیجه، تجزیهٔ آسیای مرکزی به تیول‌های مختلف منجر گردید. علاوه بر ظهور ساختار سیاسی موسوم به خانات در آسیای مرکزی، حوزه‌های متکثری از قدرت در درون هر یک از خان‌نشین‌ها شکل گرفت که الگویی بود از نظام ایلیاتی صحراگردان دشت‌های شمالی.

روسیهٔ تزاری این سرزمین تجزیه‌شده را به مثابه در بازی برای خود قلمداد کرد. بر همین اساس، با دعوی انتقال تمدن خود به این صفحات، میراث‌بر ساختار سیاسی متکثر این سرزمین شد. آنچه امکان یکپارچه‌سازی و انضمام آسیای مرکزی به روسیه را منتفی ساخت، مسائل درونی خانات و برخی رقابت‌های بین‌المللی بود که با وقوع جنگ جهانی اول، روسیه را در این فرایند سیاسی ناکام گذاشت. انقلابیون بلشویک با وجود وعده‌های نخستین در راستای اعطای استقلال و ایجاد یک قدرت متمرکز اسلامی یا ترکی در درون اتحاد شوروی، نمی‌توانستند خود را در معرض تهدید دائم یک قدرت متمرکز با درون‌مایهٔ ایدئولوژیک قرار دهند؛ به همین دلیل ترجیح دادند این کُل مسلمان را به نیروهای جزء و در ترکیبی ناهمگون خرد کنند. در پایان می‌توان انگاره و فرضیه‌ای که پژوهش با آن آغاز شد را این‌گونه جرح و تعدیل کرد که «انتقال ساختار سیاسی متکثر ایلی به آسیای مرکزی تحت سیطرهٔ ازبکان، ملاحظات منطقه‌ای و بین‌المللی تزارها در تصرف یکپارچهٔ این سرزمین و نگرانی از ظهور موجودیت یکپارچهٔ ایدئولوژیک و ملی در عهد بلشویکی، موجب تثبیت تجزیهٔ سیاسی در این سرزمین گردید».

منابع و مآخذ

الف. کتب و مقالات

— اشرف، احمد (۱۳۵۷)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، تهران: هومن.

— اسکرین، فرانسیس هنری (۱۳۸۹)، *تاریخ ماورا ءالنهر در قرون جدید*، ترجمهٔ میرزا احمدخان

سرتیپ، به کوشش احمد شعبانی و صمد اسماعیل‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۲)، *ترکستان‌نامه*، ترجمهٔ کریم کشاورز، ج۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ..... (۱۳۷۶)، *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمهٔ غفار حسینی، تهران: انتشارات توس.
- بنگسین، الکساندر و مری براکس‌آپ (۱۳۷۰)، *مسلمانان شوروی، گذشته، حال، آینده*، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- پرگاری، صالح (۱۳۸۱ش)، «روند قدرت‌گیری ترکان در ایران»، *پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*، ش۳۴، صص ۲۴۰-۲۷۰.
- پیرمشایف، حیدر (زمستان ۱۳۸۸)، «نظری به گذر تاریخ‌نگاری تاجیک از دانسته‌های تاریخی به علم تاریخ»، *رودکی*، س ۱۰، ش۲۵، صص ۱۹۵-۲۳۰.
- تاشکندی، داملا محمد صالح خواجه ایشان (۱۳۹۸)، *تاریخ جدیده تاشکند*، تصحیح حسن شجاعی‌مهر، تهران: نگارستان اندیشه.
- تکمیل همایون، ناصر(۱۳۸۳)، *خوارزم*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دوغلات، حیدرمیرزا (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری، تهران: میراث مکتوب.
- خنجی، فضل‌الله‌بن روزبهان (۱۳۸۴)، *مهمان‌نامه بخارا*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۹۹)، «آسیای مرکزی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، (ج۴ نسخه چاپی)، تهران: انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (https://cgie.org.ir/fa/article/239759).
- رویمر، هـ (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دورهٔ تیموریان (پژوهش دانشگاه کمبریج)*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: جامی.
- ریوکین، مایکل (۱۳۶۶)، *حکومت مسکو و مسأله مسلمانان آسیای مرکزی شوروی*، ترجمهٔ محمود رمضان‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ستاری، قیام‌الدین (تابستان ۱۳۸۷)، «نقش اسلام در خودشناسی ملی تاجیکان و اقوام ایرانی»، *رودکی*، س۹، ش۱۹، صص۴۷-۶۹.
- سوچک، اسوت (۱۳۹۸)، *تاریخ آسیای میانه (از مغولستان تا خوارزم)*، ترجمهٔ سیده فهیمه ابراهیمی، تهران: سمت
- شکوری، شریف و رستم شکوری (۱۳۸۸)، *آسیای مرکزی؛ درآمدی بر روحیات مردم*، ترجمهٔ محمدجان شکوری بخارایی و منیژه قبادیانی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- عرب قطغان، محمد یار (۱۳۸۵)، *مسخر البلاد*، تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
- غفوروف، باباجان (۱۹۹۷)، *تاجیکان*، دوشنبه: عرفان.
- فرای، ریچارد (پاییز ۱۳۷۸)، «گذری در جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی»، ترجمهٔ حبیب

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

برجیان، *نشریهٔ ایران‌شناخت*، ش۱۴، صص ۱۵۰-۱۷۷.
- کستنتکو، کاپیتان اتاماژور (۱۳۸۳)، *شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن*، ترجمهٔ ماردوس داودخانف، به اهتمام محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- کلازر، والتر [بی‌تا]، *روسیه و مستعمرات آن*، [مترجم: نامعلوم]، [بی‌جا]: انتشارات روزنامهٔ آرام.
- گروسه، رنه (۱۳۵۳)، *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گیب، همیلتون (۱۳۳۷)، *فتوحات اعراب در آسیای مرکزی*، ترجمهٔ حسین احمدپوری، تبریز: اختر شمال.
- منشی، محمد یوسف (۱۳۸۰)، *تذکرهٔ مقیم‌خانی*، تصحیح فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.
- نریمانی، عارف و محمدعلی پرغو (بهار و تابستان ۱۳۹۶)، «استعمار و هژمونی آن؛ نگاهی به نظام بازنمایی غرب»، *غرب‌شناسی بنیادی*، س۸، ش۱، صص۱۰۹-۱۳۲.

ب. منابع لاتین

- Allworth, Edward (1967), *Central Asia, A Century Of Russian Rule*, NewYork: Columbia University Press.
- Abazov, Rafis (2008), *The Palgrave Concise Historical Atlas of Central Asia*, New York: Palgrave Macmillan.
- Becker, Seymour (2004), *Russians protectorates in Central Asia (Bukhara and Khiva 1865- 1924)*, London and New York: Routledge Curzon.
- Burton, Audrey (2019), *The Bukharans (A historic, diplomatic and comercial history 1550-1702)*, London and New York: Routledge.
- Geiss, Paul Georg (2005), *Pre-Tsarist and Tsarist Central Asia, Communal Commitment and Political Order in Change*, London and New York: Routledge Curzon.
- Levi, Scott (2020), *The Bukharan Crisis*, Pittsburgh, university of Pittsburgh press.
- Skrines, Francis Henry & Edward Den Ross (2005), *The heart of Asia*, London and NewYork: Routledge curzon, Taylor & Francis elibrary.
- Morrison, A.S. (2008), *Russion Rule in Samarkand 1868-1910(A comparison with British India*, Oxford: Oxford university press.
- Pahlen, Count k.k. (2003), *Mission to Turkestan*, edited by Richard Pierce, Translated by N. J. Couriss, London: Boston.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

- Pierce, Richard (1960), *Russian Central Asia 1867-1917 (A Study in Colonial Rule)*, California: University of California press.

List of sources with English handwriting

- Arab Qatghan, Mohammad Yar (1385), Mosakharul Balad, edited by Nadera Jalali, Tehran: Mirath Maktoob.
- Ashraf, Ahmad (1357), Sociology of Max Weber, Tehran: Homan.
- Barthold, V.V. (1376), History of Turks in Central Asia, translated by Ghafar Hosseini, Tehran: Toos Publications.
- Barthold, V.V. (1352), Turkestannameh, translated by Karim Keshavarz, Tehran: Farhang Iran Foundation Publications.
- Benigsin, Alexander and Mary Brax up (1370), Soviet Muslims, past, present, future, translated by Kave Bayat, Tehran: Islamic Culture Publishing Office.
- Doghlat, Haidermirza (2013), Tarikh Rashidi, edited by Abbasguli Ghafari, Tehran: Mirath Maktob.
- Fry, Richard, A Passage in the Historical Geography of Central Asia, translated by Habib Borjian, Iran Shenakht Publication, Autumn 1378, No. 14, pp. 150-177.
- Ghafurov, Baba Jan (1997), Tajikan, Dushanbe: Irfan.
- Gibb, Hamilton (1337), Arab conquests in Central Asia, translated by Hossein Ahmad Puri, Tabriz: Akhtar Shomal.
- Khonji, Fazlullah bin Rozbahan (1384), Mihmannameh Bukhara, by the efforts of Manouchehr Sotoudeh, Tehran: Book Translation and Publishing Company.
- Klauser, Walter, Russia and its colonies, (unknown translator), Aram newspaper - Grosse, Rene (1353), The Nomadic Empire, translated by Abdul Hossein Meikdeh, Tehran: Book Translation and Publishing Company publications.
- Kostenko, Captain Atmajor (2013), Description of Central Asia and the Spread of Russian Civilization in it, translated by Mardos Daudkhanov, by Mohammad Hasan Khan Sani al-Doulah, by the efforts of Dr. Gholam Hossein Zargrinejad, Tehran: Institute of Research and Development of Human Sciences.
- Lapidus, Iram (1381), History of Islamic Societies, translated by Ali Bakhtiari, Tehran: Information.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.0]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.6]

- Munshi, Mohammad Yusuf (1380), Tazkire Moqimkhani, edited by Fereshte Sarafan, Tehran: Mirath Maktob.
- Narimani, Aref and Mohama Ali Pargho|(Spring and Summer 2016), colonialism and its hegemony; A look at the representation system of the West, Fundamental Western Studies, Year 8, Number 1, pp. 109-132.
- Pargari, Saleh (2013), The process of gaining power of Turks in Iran, humanities research paper of Shahid Beheshti University, NO34, 270-240.
- Pirmshaif, Heydar (Winter2018), a comment on the transition of Tajik historiography from historical knowledge to the science of history, Rudaki, 10th year, number 25, pp. 230-195.
- Reza, Enayatullah (1399), "Central Asia", Great Islamic Encyclopedia, (Vol.4, printed version), Tehran: Great Islamic Encyclopedia Publications (https://cgie.org.ir/fa/article/239759).
- Riukin, Michael (1366), Moscow Government and the Problem of Muslims in Soviet Central Asia, translated by Mahmoud Ramzanzadeh, Mashhad, Astan Quds Razavi.
- Roimer, H. (1379), History of Iran during the Timurid Period (Cambridge University Research), translated by Yacoub Azhand, Tehran: Jami.
- Sattari, Qiyamuddin(Summer2017), The Role of Islam in the National Self-Knowledge of Tajiks and Iranian Peoples, Rudaki, Year 9, Number 19, pp. 47-69.
- Skrien, Francis Henry (1389), the history of Transoxiana in the new centuries, translated by Mirza Ahmad Khan Sartip, with the efforts of Dr. Ahmad Shabani and Dr. Samad Ismailzadeh, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Soucek, Svat (2018), History of Central Asia (from Mongolia to Khwarezm), translated by Seyida Fahima Ebrahimi, Tehran: Samt.
- Shakuri, Sharif and Rostam Shakuri (1388), Central Asia; An Introduction to the Spirits of the People, translated by Mohammad Jan Shakuri and Manijeh Qobadiani, Tehran, Center for Documents and History of Diplomacy.
- Takmil Homayoun, Nasser (2013), Khorazm, Tehran: Cultural Research Office.
- Tashkenti, Damola Mohammad Saleh Khajeh Ishan (2018), New History of Tashkent, edited by Hassan Shojaei Mehr, Tehran: Nigaristan Andisheh.